



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله هفتم که در جلسه قبل به مناسبت حدیثی که می‌خواستیم بخوانیم به همه مطالبش نرسیدیم، گذشته از اینکه خودش یک فرع دامن‌داری است بعضی از فروع را هم فقهاء کنار آن مطرح کردند. اصل مسئله این است: «السابعة إذا تزوج رجلان بامرأتين و أدخلت امرأة كل واحد منهما على الآخر فوطئها فلكل واحدة منهما على واطئها مهر المثل و ترد كل واحدة على زوجها و عليه مهرها المسمى و ليس له وطؤها حتى تنقضي عدتها من وطء الأول و لو ماتتا في العدة أو مات الزوجان ورث كل واحد منهما زوجة نفسه و ورثته»^۱.

این پنج - شش فرع است که در این مسئله هفتم هست. محور اصلی آن، آنجایی است که عمداً دو زن که همسر دو مرد شدند، اشتباه بشود. در قبال این اختلاط عمدی، یک اختلاط اشتباهی است که یک فرع اجمالی است که اگر اشتباه بشود معلوم نباشد که همسر این زید کیست و همسر عمرو کیست، آن یک فرعی است که صاحب جواهر و دیگران اضافه کردند.^۲ آنکه محور اصلی مسئله هفتم است این است که اشتباهی در کار نیست؛ یعنی مقسم اشتباه نیست، مقسم می‌تواند تعمداً باشد اشتباه طرفین باشد اشتباه «أحد الطرفين» باشد که چهار صورت دارد که در جلسه قبل گذشت. احکام چهارگانه این صور أربع هم بیان شد؛ آنجا که عمدی باشد هر دو محدودند به حدّ زنا

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۸۰.

و مَهْری هم در کار نیست «عده» ای هم در کار نیست ارثی هم در کار نیست و اگر چنانچه پرداختی هم شد باید به آن کسی که عمداً این کار را انجام داده است بپردازد؛ ولی چون غرامتی در کار نیست، پرداخت غرامت از آن تدلیس کننده هم مطرح نیست. اگر هر دو عالم باشند حکم آن این است. اگر هر دو جاهل باشند وطی به شبهه است، زن «مهر المثل» می‌طلبد و باید عده نگه دارد، هیچ کدام محدود به حدّ زنا نیستند و هر کدامشان مُردند چون وطی به شبهه است این چنین نیست که ارث ببرند، ارث نمی‌برند و فقط «مهر المثل» است و نگهداری عده، و هر کدام از همسر واقعی خودشان ارث می‌برند، این صورت دوم؛ صورت سوم و چهارم هم از اینجا معلوم می‌شود که اگر زن بداند حکمش چیست، مرد بداند حکمش چیست. اگر زن بداند که این مردش نیست، بغی است و «لا مَهْر لبغی»^۱ همان طور که «مهر المسمی» ندارد «مهر المثل» هم ندارد و عده هم ندارد چون «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^۲ است، مرد محدود نمی‌شود چون جاهل بود، بدهکار هم نیست چون زن عالمه بود، «مهر المثل» هم در کار نیست و عده هم که برای زن است، در اینجا چون زن عالم است عده ندارد. اگر مرد بداند و زن نداند، زن «مهر المثل» می‌طلبد و عده نگه می‌دارد و بعد از عده به خانه شوهر اصلی بر می‌گردد. این عصاره احکام چهارگانه برای این صور چهارگانه بود.

اما در بعضی از این صور سخن از آن زوجه اصلی است؛ حالا که اشتباه برطرف شد زوجه اصلی که با زوج مشتبّه آمیزش کرد باید عده نگه دارد چون برای وطی به شبهه عده است، بعد از انتقضای عده باید برود در خانه شوهر اصلی خود. اگر در زمان عده، شوهر اصلی او مُرد، او دو عده نگه می‌دارد، چون زوجه این دومی اصلی بود

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۹۶؛ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً فَاتَّخَذَ مِنْهَا مَهْرًا، فَاتَّخَذَ مِنْهَا مَهْرًا، فَاتَّخَذَ مِنْهَا مَهْرًا».

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، ص ۲۶۲.

باید عده وفات نگه دارد و از این شوهرش هم ارث می‌برد، چون در زمان زوجیت شوهر او مُرده است - برای ارث بُردن آمیزش شرط نیست، چه اینکه برای عده وفات گرفتن هم آمیزش شرط نیست - ارث می‌برد، یک؛ مهریه هم طلب دارد، دو.

در اینکه مهریه طلب دارد حرفی نیست، آیا مهریه نصف می‌شود یا نه؟ تنصیف مهریه فقط در صورت طلاق قبل از آمیزش است. در فسخ قبل از آمیزش و در انفساخ قبل از آمیزش، تنصیف مهر مطرح نیست، فقط تنصیف مهر در طلاق قبل از آمیزش است. در این گونه از موارد که زن‌ها اشتباهاً رفتند به خانه دیگری و از آنها بعد از آمیزش عده نگه داشتند و در زمان عده اینها شوهرشان مُرد، ارث می‌برند ولی در بعضی از موارد سخن از نصف مهر هم هست. این نصف مهر برای چیست؟ این با آن قاعده اولیه که تنصیف مهر در جایی است که طلاق، قبل از آمیزش باشد، اینجا که سخن از طلاق نیست. این است که در همین مسئله این فقهاء فرمودند که «سیّاتی» در باب «مهور»، در باب «مهور» خواهد آمد که گاهی مهر نصف می‌شود ولو در طلاق قبل از آمیزش نباشد؛ در مرگ قبل از آمیزش باشد. این بر خلاف قواعدی است که تاکنون بیان کردند؛ لذا تفصیل بحث به باب «مهور» بر می‌گردد. لکن در اینجا به هر حال باید روشن بشود در بعضی از روایت‌های این باب دارد که مهر تنصیف می‌شود. درست است که تفصیل به بحث به باب «مهور» موکول است؛ اما در بعضی از روایات باب دارد که مهر تنصیف می‌شود، این باید حل بشود. حل شدن آن به این است که اجمالاً روایات آن باب بررسی بشود تا معلوم بشود بین مرگ مرد و مرگ زن فرق است. اگر مرد بمیرد ممکن است مسئله تنصیف مهر مطرح باشد؛ اما اگر زن بمیرد و مرد بخواهد از زن ارث ببرد، از آن جهت که او فرزند ندارد یک چهارم ارث می‌برد و از آن جهت که قبل از ارث از او طلب دارد نصف مهر را. اول نصف مهر را به عنوان ادای دین از مال زن می‌گیرند به مرد می‌دهند، یک؛ یک چهارم اموال زن را

می‌گیرند به مرد می‌دهند، دو؛ چون قبل از اینکه فرزندان بشوند مُرد. قبلاً هم ملاحظه فرمودید کسی که مُرد، اموال او در طول هم به سه قسمت تقسیم می‌شود؛ اول دین است، بعد ثلث است و بعد ارث: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾^۱ آن وقت اموال بین ورثه تقسیم می‌شود. اینجا که سخن از نصف مهر است با اینکه مرگ قبل از آمیزش است نه طلاق قبل از آمیزش، این با کدام روایت هماهنگ است؟ آن مقداری که مربوط به مسئله باب است اینجا باید مطرح بشود؛ اما آن مقداری که مربوط به مسئله «مهور» است آن را جداگانه بحث می‌کنند.

این دو روایتی که در این باب هست یک مروری هم بکنیم تا به روایات جلد بیست و یکم مراجعه بکنیم. در جلد بیستم، صفحه ۵۱۳ که دوتا روایت داشت و قبلاً خواندیم، الآن هم باید مرور بشود تا معلوم بشود که مسئله تنصیف مهر را در این باب چه کسی فرمود و در کدام محور فرمودند؟

روایت اول را که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) نقل کردند خیلی در این مسئله بحث تفصیلی را در بر ندارد. مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع» - که امروز به هر حال روز پُربرکتی است. این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ اولین روز امامت ذات مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) است. هر چه در این زمینه انسان عالمانه کار بکند، از مرگ جاهلیت مصون است. مرگ هم که عصاره زندگی است. از زندگی جاهلیت مصون است. آن وقت این شبهاتی که کم و بیش پیش می‌آید هر کدام از اینها زمینه جاهلیت است. فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ مرگ عصاره حیات است و اگر مرگ جاهلیت بود معلوم می‌شود حیات، حیات جاهلی است و اگر

۱. سوره نساء، آیه ۱۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

حیات باید حیات عاقله و معقوله باشد در سایه معرفت امام زمان (ارواحنا فداه) است - در اینجا از وجود مبارک اَبی جعفر (علیهما السلام) نقل شده است: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ نَكَحَا امْرَأَتَيْنِ فَأَتَى هَذَا امْرَأَةً هَذَا وَ هَذَا امْرَأَةً هَذَا»، یا «أَتَى» این شخص آمد با این زن و آن شخص آمد با این زن؛ یعنی اشتباه در تطبیق شد، چکار باید کرد؟ حضرت بین این صور چهارگانه تفصیل نداد، اجمالاً فرمود: «تَعْتَدُ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ هَذِهِ مِنْ هَذَا». این برای آن صورتی است که هر دو عالم نباشند؛ اما اگر هر دو عالم باشند - یعنی زن و شوهر در اینجا، زن و شوهر در آنجا - سخن از عده نیست، سخن از مهر نیست. در این حدیث سخن از مهر به میان نیامده، فقط سخن از عده به میان آمده است. از اینکه عده به میان آمده، معلوم می شود که زنا نیست چون «لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». «ثُمَّ تَرْجِعُ كُلُّ وَاحِدَةٍ إِلَى زَوْجِهَا»، آیا «مهر المثل» دارند یا نه؟ اگر بگیرند ارث دارند یا نه؟ اینها را ذکر نمی کنند.

اما روایت دوم؛ روایت دوم که مرحوم صدوق «بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ» نقل می کند این آن مشکل مقطوع بودن را حل کرده است، چون ایشان دارد که از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شده است. اما طبق برخی از نقل ها که جمیل می گوید از بعضی اصحاب امام صادق (سلام الله علیه)، این دوتا اشکال درایه ای داشت: یکی آن مسئله ارسال بود و یکی مسئله مقطوع بودن که به امام نمی رسد. ولی این طوری که مرحوم صدوق نقل کرده است مقطوع نیست، بیان نورانی خود حضرت است. طبق این نقل امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: «قَالَ فِي أُخْتَيْنِ أُهْدِيَتَا لِأَخَوَيْنِ»؛ دوتا برادر بودند از دوتا خواهر خواستگاری کردند و آنها را به همسری قبول کردند، در «لیلة الزفاف» و مانند آن اشتباهاً این خانم به منزل آن برادر رفت و آن خانم به منزل این برادر دیگر «فَادْخَلَتْ امْرَأَةً هَذَا عَلَى هَذَا وَ امْرَأَةً هَذَا عَلَى هَذَا». حضرت فرمود: «لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا الصَّدَاقُ بِالْغَشْيَانِ»؛ چون آمیزش شده است هر دو صدق دارند؛ این معلوم می شود به اینکه صورت جهل است، وگرنه «لا مهر لبغی»، او

باید «مهر المثل» بپردازد. «وَإِنْ كَانَ وَلِيُّهَا تَعَمَّدَ ذَلِكَ أُغْرِمَ الصَّدَاقَ»؛ اگر ولیّ اینها عمداً این خیانت را کرده است، آن «مهر المثل» را به عنوان غرامت باید بپردازد. «وَلَا يَقْرَبُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا امْرَأَتَهُ حَتَّى تَنْقُضِيَ الْعِدَّةُ»؛ فرض مسئله هم در جایی است که هر دو جاهل باشند؛ آن وقت آن آمیزش، آمیزش شبهه است و در آمیزش شبهه عده دارد، این همسر باید عده نگه دارد، عده او که تمام شد همسر واقعی او می تواند با او همسری کند. «فَإِذَا انْقَضَتِ الْعِدَّةُ صَارَتْ كُلُّ امْرَأَةٍ مِنْهُمَا إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّلِ بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ»؛ آن عقد اولی که درست است، اینها زن و شوهرند و به سراغ یکدیگر می روند. به امام عرض شد که «قِيلَ لَهُ» - سائل در درجه اول مطلبی را سؤال نکرده بود فقط راوی بود، حضرت که این مسئله را مطرح فرمود سائل این مطلب را سؤال کرد - «فَإِنْ مَاتَتْ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ»؛ اگر این زن ها قبل از انقضای عده بمیرند آیا مردهایشان از اینها ارث می برند یا نه؟ حضرت فرمود: «يَرْجِعُ الزَّوْجَانِ بِنِصْفِ الصَّدَاقِ عَلَى وَرَثَتِهِمَا»؛ این شوهرهای اینها دوتا مال از مال این زن ها طلب دارند: یکی ارث یعنی یک چهارم از «ما ترک» این زن ها به این شوهرها می رسد چون اینها بچه نداشتند. کل آن «مهر المسمی» ای را که دادند، نصف آن «مهر المسمی» به عنوان دین باید برگردد. اول این نصف به عنوان دین بر می گردد، بعد آن ارث چون ثلثی در کار نبود سهم اینها می شود. «فَإِنْ مَاتَتْ» این دو زن قبل از انقضای عده، «قَالَ يَرْجِعُ الزَّوْجَانِ بِنِصْفِ الصَّدَاقِ عَلَى وَرَثَتِهِمَا» ورثه این دو زن، چون دینشان را باید بگیرند. بعد از اینکه دین گرفته شد نوبت به ارث می رسد، اینها شوهرند و شوهر از زن ارث می برد «فَيَرْتَانِهِمَا الرَّجُلَانِ». اگر ثلث در کار باشد اول ادای دین، بعد ثلث میت که وصیت کرده بود - اگر وصیت نکرد که ثلثی در کار نیست - و بعد ارث. «قِيلَ فَإِنْ مَاتَ الزَّوْجَانِ وَهُمَا فِي الْعِدَّةِ»؛ به حضرت عرض کردند حالا اگر در زمان عده این وطی به شبهه، شوهرها بمیرند اینها چه سهمی دارند؟ حضرت فرمود: «تَرْتَانِهِمَا وَلَهُمَا نِصْفُ الْمَهْرِ»؛ چون آمیزش نشد، مرگ قبل از آمیزش به منزله طلاق قبل از آمیزش است،

زن بیش از نصف «مهر المسمی» حق ندارد، نصف «مهر المسمی» را به عنوان دین می‌گیرد، یک هشتم را هم به عنوان ارث دارد؛ منتها آن یک هشتم را اینجا مطرح نفرمودند. «وَعَلَيْهِمَا الْعِدَّةُ»؛ یعنی عده وفات باید نگه بدارند، «بَعْدَ مَا تَفَرُّغَانِ مِنَ الْعِدَّةِ الْأُولَى»؛ از عده وطی به شبهه اول که در آمدند، عده وفات این شوهر رسید «تَعْتَدَانِ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا»؛ عده وفات نگه می‌دارند.^۱ این روایت مطابق با قواعد قبلی نبود؛ آنچه که اینجا هست این است که اگر مرد بمیرد زن از مال او «نصف المهر» را حق دارد و اگر «مهر المسمی» داده بود و زن بمیرد، نصف «مهر المسمی» دینی است که باید به شوهر بر گردد، اولاً؛ بعد یک چهارم اموال او برای شوهر است به عنوان ارث، ثانیاً.

این دوتا روایت این ذیلش این سؤال بی‌جواب را به همراه دارد. این دوتا روایتی بود که مرحوم صدوق نقل کرد.^۲ مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) هم از «جمیل» نقل کرد،^۳ منتها از «بَعْضِ أَصْحَابِ». آن را که مرحوم کلینی نقل کرد آن شبهه و مشکل مقطوع بودن را به همراه دارد، برای اینکه از «جمیل» از بعضی اصحاب نقل کرد، این می‌شود مقطوع؛ اما آن را که مرحوم صدوق نقل کرد مرحوم صدوق می‌گوید که «جمیل» گفته که خود امام صادق (سلام الله علیه) فرمود. پس اشکال مقطوع بودن در نقل مرحوم صدوق نیست، در نقل مرحوم کلینی است. مرحوم صاحب وسائل می‌فرماید به اینکه شیخ طوسی همین روایت را از مرحوم کلینی نقل کرد.^۴ برابر نقل مرحوم کلینی این مقطوع است، این مسند نیست. در پایان مرحوم صاحب وسائل دارد که «وَيَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ فِي الْغُيُوبِ وَالتَّدْلِيلِ»؛ در باب «غیوب و تدلیس» یعنی در باب نهم از ابواب «غیوب و تدلیس»، این مسئله تقریباً

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۱۳.

۲. من لا یحضر الفقیة، ج ۳، ص ۴۲۱ و ۴۲۲.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۱۴.

خوانده شد و مشکلی را حل نمی‌کند، چون آن مسئله نصف مهر و اینها را ندارد، فقط در آنجا دارد که «و یأتی ما یدل علی ذلک فی باب المهور»؛ پس این ارجاع مشکلی را حل نمی‌کند، چون در باب ثه از ابواب «عیوب و تدلیس» حرف تازه‌ای نیست، روایت کوتاه هم هست، بعد دارد که در باب «مهور» می‌آید. عمده روایات باب «مهور» است که روایات مفصل هم هست که همه آن روایات را امروز توفیق خواندن آنها را نداریم، ولی بعضی از آنها را می‌خوانیم، بقیه‌اش را هم - إن شاء الله - جلسه آینده تا معلوم بشود که طبق روایات باب «مهور» مسئله تنصیف مهر مطرح است ولو در مرگ قبل از آمیزش، اختصاصی به مسئله طلاق ندارد. آیا این حکم در این همه روایات فراوان تقیّه صادر شده است، یا نه تنصیف مهر دو قسم است؟ آنجا که دارد طلاق اگر قبل باشد این طور و بعد باشد این طور، معنای آن این نیست که تنصیف مهر «إلا و لابد» برای طلاق قبل از آمیزش است. اگر یک روایت دیگری بیاید بگوید که تنصیف مهر برای مرگ قبل از آمیزش است، اینها مثبتین‌اند، معارض هم نیست. اگر آن لسان، لسان حصر باشد، بله معارض‌اند که هیچ جا تنصیف نمی‌شود مگر در طلاق قبل از آمیزش؛ اما اگر دارد که اگر ﴿طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ این لسان، لسان حصر نیست، لسانی است که طلاق قبل از آمیزش نصف مهر را دارد. اگر مرگ قبل از آمیزش باشد آن هم نصف مهر را دارد، اینها مثبتین‌اند، اینها که معارض نیستند. اگر روایت این باشد که تنصیف مهر «إلا و لابد» در صورت طلاق قبل از آمیزش است، با آن روایات باب «مهور» مخالف است.

حالا باب ۵۸ از ابواب «مهور»؛ یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۳۲۶ باب ۵۸ از ابواب «مهور»، این روایت هم معتبر هست که مرحوم کلینی از «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع» نقل می‌کند «فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا»؛ مردی است همسر دارد و قبل از آمیزش، این مرد مُرد. حضرت فرمود: «لَهَا نِصْفُ الْمَهْر»، این یک؛ «و»

لَهَا الْمِيرَاثُ كَامِلًا»، این دو؛ «وَعَلَيْهَا الْعِدَّةُ كَامِلَةً»، این سه.^۱ عده وفات می‌خواهد بگیرد، چون همسر اوست این ارث می‌برد - حالا اگر بچه داشته باشد یک هشتم، نداشته باشد یک چهارم - نصف مهر را هم می‌خواهند ببرند. این نصف مهر با طلاق قبل از آمیزش آنجا هم نصف باشد، این معارض نیست، اینها مثبتین‌اند. منتها این روایت برای جایی است که مرد بمیرد، نه زن بمیرد؛ چون آنچه در روایت «جمیل» بود این بود که اگر مرد «مهر المسمی» را کلاً به زن داد، یک؛ و این زن تمام «مهر المسمی» را گرفت و قبل از آمیزش مُرد، دو؛ مرد دوتا مال از اموال زن حق دارد: یکی دین، یکی ارث. دین آن این است که آن نصف مهر را باید برگرداند، این دین اوست؛ مالش هم که یک چهارم برای شوهر است. اما این روایت اگر روایت‌های دیگر در همین وزان باشد که مرگ مرد را مطرح می‌کند، مرگ زن مطرح نیست؛ حالا اگر روایت دیگری بود که بود. اصل اولی این است که تمام مهر را زن می‌برد، تنصیف بر خلاف قاعده است و دلیل می‌خواهد. اینجا می‌گوید اگر مرد بمیرد زن نصف مهر را می‌برد، در روایت «جمیل» داشت که اگر زن هم بمیرد مرد نصف مهر را طلب دارد؛ این باید ثابت بشود.

این روایت مرحوم کلینی را مرحوم شیخ هم نقل فرمودند.^۲

روایت دومی را که باز مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کردند این است که «أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ» می‌گوید «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» - نه «عليه السلام»! - «عَنْ غُلَامٍ وَ جَارِيَةٍ زَوَّجَهُمَا وَلَيَّانَ لَهُمَا»؛ یک پسر جوان و دختر جوانی بودند که ولیّ آنها آنها را به عقد یکدیگر در آورد «زَوَّجَهُمَا وَلَيَّانَ لَهُمَا يَعْنِي غَيْرَ الْأَبِ» - حالا تفصیل و توضیح را خود سائل در کلامش آورده است - «وَهُمَا غَيْرُ مُدْرَكَيْنِ»؛ هنوز بالغ نشده بودند. آیا این

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۱۸.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۸، ص ۱۴۴.

نکاح درست است یا درست نیست؟ «فَقَالَ النِّكَاحُ جَائِزٌ» یعنی «نافذ» صحیح است، «وَأَيُّهُمَا أُدْرِكُ»؛ هر کدام که بالغ شدند «كَانَ عَلَى الْخِيَارِ»؛ نکاح صحیح است چون کار ولی است و اینها چون از حوزه ولایت بیرون آمدند بالغ شدند، خودشان مختارند می‌توانند امضا بکنند و می‌توانند امضا نکنند. «وَإِنْ مَاتَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكََا»؛ اگر قبل از بلوغ مُردند، «فَلَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا»، چون یک نکاح خیاری بود، چون ممکن بود اینها وقتی بالغ شدند این نکاح را بهم بزنند. «وَلَا مَهْرٌ»؛ نه مهری در کار است نه ارثی. این مطالب ادامه داشت «إِلَى أَنْ قَالَ فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ الَّذِي أُدْرِكُ قَبْلَ الْجَارِيَةِ وَرَضِيَ بِالنِّكَاحِ»؛ چون فرمودند یا بالغ می‌شوند و امضا می‌کنند یا نه، حالا فرمود اگر آن‌که بالغ شد پسر بود نه دختر، پسر زودتر از دختر بالغ شد و به نکاح رضایت داد، «ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تُدْرِكَ الْجَارِيَةُ»؛ قبل از اینکه دختر بالغ بشود، این پسر بالغ شد و مُرد، «أَتَرِثُهُ»؛ آیا این دختر از این پسر ارث می‌برد؟ «قَالَ نَعَمْ يُعْزَلُ مِيرَاثُهَا مِنْهُ»؛ ارث می‌برد، اما «بِالْقَوَّةِ» نه «بِالْفِعْلِ»؛ سهم او را که مثلاً یک چهارم هست یا حالا هر چه هست، این ارث را جدا می‌کنند تا این دختر بالغ بشود، بعد از او سؤال می‌کنند که آیا شما به این نکاح راضی بودید یا نه؟ باید معلوم بشود که «طَمَعاً فِي الْمِيرَاثِ» نیست، واقعاً «بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ» به این نکاح راضی بود، آن وقت این سهم ارث را که جدا کردند به او می‌پردازند؛ اگر معلوم شد که حالا چون مال به دست او آمده من می‌گویم به این نکاح راضی‌ام، این نه! «يُعْزَلُ مِيرَاثُهَا مِنْهُ حَتَّى تُدْرِكَ»، آن گاه «فَتَحْلِفُ» سوگند یاد کند «بِاللَّهِ» که «مَا دَعَاها إِلَى أَخْذِ الْمِيرَاثِ إِلَّا الرِّضَا بِالتَّزْوِيجِ»؛ نه حالا مال به دست آورده به این تزویج راضی بود؛ بلکه واقعاً به این تزویج راضی بود. «ثُمَّ يُدْفَعُ إِلَيْهَا الْمِيرَاثُ وَنِصْفُ الْمَهْرِ»؛ این مرد که مُرد، نصف مهر به عنوان دین از مال این مرد گرفته می‌شود به این زن داده می‌شود، ارث هم که می‌برد.

این روایت هم مانند روایت قبلی جایی است که مرد بمیرد زن «نصف المهر» را می‌برد؛ اما اگر زن مُرد قبل از آمیزش او هم «نصف المهر» حق دارد، از این روایت بر نمی‌آید. حالا تا برسیم به روایت‌های بعدی.

«و الحمد لله رب العالمین»